

## فرق بین عالم خیال متصل و منفصل

دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی

بسم الله الرحمن الرحيم و بطفه و جماله و رحمته نستعين. خیال روی تو در هر طریق همره ماست - نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست. به رغم مدعیانی که منع عشق کنند جمال چهره تو حجت موجه ماست. موضوع همایش زیباشناسی دین است که بسیار جالب توجه است خیلی مهم است مومنین از این دیدگاه به زیباشناسی دین توجه کنند البته این چند معنی دارد که دین را زیبا ببینیم یا از دید دینی همه چیز را زیبا ببینیم. دین اشیاء را زیبا می‌شناسد یا ما دین را زیبا می‌بینیم هر دو می‌تواند درست باشد دین زیبا باشد یا دید دینی همه چیز را زیبا می‌بیند.

بحث درباره تفاوت عالم خیال متصل و منفصل است. یکی از عرفا و حکما درباره خیال می‌گوید: کسی که خیال را نشناسد به معرفت دست پیدا نمی‌کند این بسیار حرف بزرگی است و کسی که به معرفت دست پیدا نکند زیبایی را هم نمی‌شناسد. این سخن سخن یک حکیم است، کسی که به معرفت دست می‌یابد یک فیلسوف است و فیلسوف معمولاً با عقل سر و کار دارد. حکیمی از حکمای بزرگ اسلامی که متأسفانه آثارش در دست ما نیست جز یکی دو رساله «ابن باجه» حکیم اندلسی در قلب جهان اسلام که در فهرست آثارش آمده است.

در آن کتاب ادعا شده است که ابن باجه می‌گوید خیال از عقل بالاتر است و در همین کتاب شاید می‌خواهد همین را بگوید که خیال چیست خیال یکی از مراحل ادراک است، علی‌الجمال از نظر ماهوی مشکلی نیست، مشکل وجود خیال است. به تعریفی دیگر، خیال درکی است که مرحله‌ای از ادراک آدمی است. صورت دارد ولی ماده ندارد. مثلاً شما در خواب این صورت‌ها را می‌بینید با دوستت سفر می‌کنی همه اینها هست باغ و گل و لاله می‌بینی ولی ماده ندارد. از نظر ماهوی تعریف

اجمالی ماده ندارد ثقلالت ندارد این را می‌گویند خیال. خیال یعنی صورت بدون ماده این تعریفی است که حکما کرده‌اند. بحث خیال متصل و خیال منفصل بحثی است که بین دو حکیم اسلامی هم اختلاف وجود دارد، سهروردی عظیم و ملا صدرای کبیر.

مثلاً سهروردی به خیال منفصل باور دارد می‌گوید عالم خیال وجود دارد عالم خیال یعنی صور بدون ثقل ماده بحث‌های فلسفی بیرون از ذهن ماست. صدرالمآلهین می‌گوید که خیال متصل است و در درون آدمی است. اما ببینیم عرفا در مورد خیال چه می‌گویند.

عرفا به ماهیت خیال کاری ندارند، روی کاربرد خیال متمرکزاند. اگر خیال نباشد معرفت نیست اگر خیال نباشد دین نیست. اگر خیال نباشد توحید نیست و اثبات خواهیم کرد که چنین است. در یک کلمه عرفا برای خیال حالت دوگانه قائلند، می‌گویند مشکل خیال همین است که حالت دوگانه دارد خیال همیشه مرز است و شناختن مرز مهم است، در عالم هستی تباین مطلق نیست.

تباین مطلق، دیگر مطلق یا به تعبیر امروزی‌ها مطلقاً دیگر. ما یک دیگر داریم یک مطلقاً دیگر Totally Other به اصطلاح فرنگی Totally Other مطلقاً دیگر و چیزی که ما بتوانیم در هستی در صحنه هستی پیدا کنیم که هیچ سنخیتی با هم نداشته باشند، مطلقاً متباین باشند، یافت نمی‌شود. حداقل در هستی با هم شریکند، اگر هستند در هستی با هم شریک‌اند. خودش یک وجه مشترک وجود و عدم دو امر متباین به ذات است که اگر باشد وجود و عدم وجود و هستی با هم سنخیت ندارند هستی با نیستی سنخیت ندارد. نیستی نیست من از هستی صحبت می‌کنم اگر تباین خواسته باشید بین هستی و نیستی، تباین مطلقه هیچ قدر و مرز مشترکی ندارند. لابد تعجب می‌کنید که هستی و نیستی مرز مشترک ندارند اما نیستی در عالم هستی نیست. ما در عالم هستی دو وجود متباین نداریم همه چیز با همه چیز ارتباط دارند.

یخ و دروازه که بعضی‌ها در مثال‌های عامیانه می‌گویند اینها با هم مناسبت ندارند، اما یخ و دروازه با هم مناسبت دارند.

همه چیز عالم با همه چیز عالم مناسبت دارد حالا گاهی قریب است گاهی بعید است و مرزهای مناسبت‌ها خیال است. سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی - چه خیال‌ها که گذر کرد و گذر نکرد خوابی. در انسان جلوه می‌کند هیچ وقت انسان از خیال خالی نیست. جان همه روز از مولانا می‌گوید جان همه روز از خیال نیست صفا می‌آید بی لطف و حال بستگی دارد. عرفا می‌گویند خیال در یک کلمه خلاصه می‌شود هو لا هو - هو لا هو - این خیال اوست و اوست و او نیست غیریت و عینیت در خیال است هیچ موجودی جز خیال این نقش را ندارد. همیشه نقش مرز را بازی می‌کند. خیال برزخ است. «بینهما برزخ لا یبغیان فبای الا ربکما تکذبان برزخ لایبغ» برزخی است میان دو دریا آن دو دریا چه دریایی هستند و این برزخ چیست؟ دریای عالم روح و عالم عقل دریای عالم جسم و ماده خیال مرز بین عالم روح و عالم ماده است. خیال مرز بین کفر و ایمان خیال مرز بین عقل و جهل است بینهما برزخ لایبغیان. عرفا می‌گویند هو لا هو - هم اوست و هم غیره. هو الاول و الاخر هو ظاهر و الباطن در مظهر خیال.

هم اول است در عین اول بودن، آخر سر نه از آن حیثیت بلکه به همان حیثی که اول است آخر هست و هو الاول و هو الاخر و ظاهر و الباطن و هو بکل شی قدیر. در یک جلوه این شعر حافظ را

خواندم. خیال روی تو در هر طریق همزه ماست و چون نقش دوگانه دارد همه جاهست و نمی شود بیرونش کرد. حافظ جای دیگر نیز درباره خیال صحبت کرده است. کمتر کسی همه ظرایف را شکافته است. گفتم که بر خیالت راه نظر بیندم - گفتا که شب رو است او از راه دیگر آید. خیال روی تو در هر طریق در همه جا همزه ماست، هو لا هو.

حضرت مریم، از یک چشمه قرآن کریم اینطور حکایت می کند: فتمثل لها بشراً سوياً تمثل تمثلی پیدا کرد این تمثل بود یا واقعیت تمثل یعنی ایماژ یعنی خیال یعنی imagination خیال بود یا واقعیت. «فتمثل لها بشراً سوياً» مثال انسان بود. حقیقت بود یا تخیل بود. مولوی می گوید:

مریما بنگر که نقش مشکلم هم هلالم هم خیالی در دلم

خیال، نقش مشکل دارد. آدم بین واقعیت و خیال سرگردان می ماند. هم واقعیت و خیال. زبان حال آن تمثال است. شب اول ماه، شب عید فطر برای استقبال از عید مؤمنین برای رویت هلال ماه به آسمان می نگرند. آنها که اهل رویت هلال هستند آنجا که هوا صاف است نگاه می کنند ماه شب اول ماه باریک است. نگاه می کند، می گوید شک دارم مطمئن نیستم هلال باریک است غالباً شک می کند. هم می بیند هم شک می کند. ببینید مولانا اینجا چه می گوید این تمثال مثل آن هلال اول ماه است. مریما بنگر که نقش مشکلم، هم هلال هستم اما هم خیالی در دلم. هر دو هستم هم ذهنیت است هم واقعیت، هم سوبژکتیو است، و هم آبژکتیو. اینجا است که مرزها شکسته می شود، هم خیالم هم واقعم، این عالم خیال است، مرز بین عالم خیال معنی و صورت. مرز بین عالم خیال و ماده چگونه درمی نوردیم درعالم خیال اجسام تروح می یابند. برای اجسام کلمه تروح را به کار می برند. تروح یعنی روحانی می شود و واقعیت اجسام تروح جسم روحانی می شود. جسم سنگین در عالم خیال دیگر وزن ندارد اجسام تروح پیدا می کنند و در همین خیال ارواح تجسد می کنند.


به عکس جسم تروح، روح تجسد چنانکه برای حضرت مریم اتفاق افتاد «فتمثل لها بشراً سوياً» چنانکه بر حضرت خمی مرتبت اتفاق افتاد. کجا اتفاق افتاد؟ به سیره مراجعه کنید در خواب نزول وحی به قلب پیامبر (ص) یکسان نیست، انواع مختلف داشته است. نزول وحی گاهی به صورت ظاهری است. دهیه کلبی از صحابه پیغمبر است و زیباترین مرد زمان پیغمبر بوده است. گاهی حضرت، جبریل را به صورت دهیه کلبی می دید با او صحبت می کرد. عامل وحی دهیه است اما دهیه نیست، جبریل است. مقام روحانیت و مقام عقلانیت تجسم پیدا کرده به صورت جسم در آمده یعنی دهیه کلبی. جبریل، که به صورت ابوجهل در نمی آید به صورت دهیه کلبی درمی آید. جبریل عقل کل است عقل را هفت صد پرست و هفت پر می گویند. جبریل چهار بال دارد اما این بال ها چند تا هستند؟ سمبلیک است، این چهار تا هر پیری از سماع بگرفته هر پر جبریل همه عالم را فراگرفته این جبریل با این عظمت که همه عالم را فراگرفته است.

در حدیث است که حضرت فرمود دوبار جبریل را دیدم، در هستی پر از جبریل بود پرسیدند چه طوری بود حضرت فرمود: ملا الخافقین هستی پر از عظمت گسترش جبریل است، روحانیت تجلی پیدا می کند شریعت را از طریق خیال می توان شناخت ما باید بدانیم تا مادامی که وحی را نشناسیم دین مان واقعی نیست. وحی را می توانیم بشناسیم، وحی یعنی همین مومن به وحی. وحی نزول انا انزلناه فی لیله القدر. نزول یعنی فرود آمدن، اما نه مثل فرود آمدن باران. باران آمدن باران

هم نزول است، تجافی دارد تجافی کلمه عربی است. تجافی یعنی اینکه از بالا می‌آید وقتی پایین می‌آید جایش را خالی می‌کند. تجافی یعنی جا خالی کردن، اما جبریل وقتی پایین می‌آید عالم بالا از وجودش خالی نمی‌شود هیچ جا از وجود خالی نیست.

جبریل نزولی است که عالم پر از وجودش است. این را باید با مبحث خیال بشناسیم اولین بار این مسئله را حکیم بزرگ اسلام مؤسس فلسفه اسلامی، فارابی مطرح کرد و گفت وحی را ما در پرده خیال باید بشناسیم.

توحید واقعی بین تشبیه و تنزیه است. به وحدانیت خدا باور داریم ولی یا تنزیهی هستیم یا تشبیهی. مرز بین تشبیه و تنزیه ظریف است. تنزیه یعنی چه؟ یعنی مرتب می‌گوییم خدا این نیست «سبحان ربك رب العزته اما یصفون» ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم از هر چه گفته‌ایم و شنیده‌ایم و خوانده‌ایم. هرچه من می‌گویم تو آن نیستی این تنزیه است. تنزیه یعنی سلبی داریم خدا را می‌شناسیم. خدا چه نیست هرچه هست این نیست. خدا چه نیست اینها نیست که ما می‌گوییم. تشبیه یعنی چه؟ تشبیه یعنی مثل خودمان همه ما گرفتار این تشبیه هستیم خدا را به صورت یک انسان تشبیه می‌کند. حالا اگر خیلی حکیم باشیم تنزیهی می‌شویم، خیلی عامی باشیم تشبیهی می‌شویم. شبان موسی (ع) تشبیهی بود ولی موحد بود، خدا را قبول داشت ولی تشبیهی می‌گفت تو کجایی تا شوم من چاکرت. چارقت دوزم کنم شانه سرت. تصور شبان موسی هست موسی (ع) اینجا مورد عتاب خداوند قرار گرفت. گفت بنده ما را چرا کردی جدا. تو برای وصل کردن آمدی نی برای فصل کردن. خیال یعنی همزه وصل همه موجودات. بحث بسیار عمیقی است و مطلب ناگفته بسیار.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی